اوضاع عرب قبل از اسلام

۱ـ طوائف معروف عرب قبل از اسلام ۲ـ اخلاق عمومی ۳ـ تمدن عرب قبل از اسلام ٤ـ نظریه گوستاو لوبون ٥ـ موقعیت حجاز

* * *

برای شناختن وضع عرب قبل از اسلام این منابع در دست است(۱) تورات با آنهمه تحریفاتی که در آن شده(۲) نوشته‌های یونانیان و رومیان که در قرون وسطی تألیف یافته‌است (۳) تواریخ اسلامی که دانشمندان اسلامی در جمع و تألیف آن عمرها صرف نموده‌اند (٤) آثار باستانی که در حفاریها و کاوشهای خاورشناسان بدست آمده و تاحدی پرده از روی مطالبی برداشته‌است ،

ولی باداشتن همین منابع؛ نقاط قابل توجهی در تاریخ عرب ، درست روشن نشده و بصورت یك معمای لاینحل تاریخی در آمده‌است ، وچون شرح و تفصیل اوضاع عرب قبل از اسلام جنبهٔ مقدمیت را دارد ، ومقصود تجزیه و تحلیل تاریخ اسلامی است ، از این نظر نقاط روشن زندگی اعراب قبل از اسلام را بصورت فشرده نقل مینمائیم :

بطور مسلم شبه‌جزیرهٔ عربستان ازقدیم الایام مسکن قبائل زیادی بوده که برخی از آنان درطی حوادث نابود گردیده‌اند ، ولی در تاریخ سه قبیله که تیره‌هائی از آنها جداشده‌است ؛ بیش ازهمه اسم ورسم دارند :

۱ـ بائده . . . و آن بمعنای نابود شده است ، ، زیرا این قوم براثر نافرمانی نسبت باوامرخدا ، بوسیلهٔ بلاهای آسمانی وزمینی نابود گشته‌اند ؛ وشاید آنان همان قوم عـاد وثمود هستند ، که در قرآن مجید از آنها بطور مکرر یاد آوری شده است .

۲ـ قحطانیان : اولاد یعرب بن قحطان که دریمن وسایر نقاط جنوبی عربستان مسکن داشتند ، و آنان راعرب « خلص » یعنی اعراب اصیل ؛ می‌نامند ، و یمنیهای امروزو گروه اوس و خزرج که در طلوع اسلام درقبیلهٔ بزرگ در مدینه بودند ، از نسل قحطان می‌باشند ؛ آنان حکومتهای زیادی در دست داشتند ، و در عمران و آبادی خاك یمن بسیار کوشیدند و تمدنهائی را از خود بیادگار گذاردند و امروز کتیبه‌های آنان بااصول علمی قرائت گردیده ، وتاحدودی تاریخچهٔ قحطانی رادروشن نموده‌است ، وهرچه ازتمدن عرب قبل از اسلام گفتگو بمیان آید ، راجع بهمین گروه آنهم درسرزمین یمن میباشد .

۳ـ عدنانیان : فرزندان حضرت اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل ﷺ میباشند ، و ریشه این تیره را در بحثهای آینده روشن خواهیم ساخت ، وخلاصه اینکه : ابراهیم مامور شد ، که فرزند خودرا بامادرش « هاجر » درسرزمین مکه جای دهد ، ابراهیم ﷺ هردورا ازخاك فلسطین بسوی درهٔ عمیق (مکه) که بی آب وعلف بود ، حرکت داد دست لطف و مهر پروردگار جهان بسوی آنان درازگردید ، و چشمهٔ زمزم را در اختیار آنان گذارد ، اسماعیل باقبیلهٔ « جرهم » که درنزدیکی مکه خیمه زده بودند وصلت نمود ، فرزندان زیادی نصیب وی شد که یکی از آنها ، « عدنان » است که از

اولاد باواسطهٔ وی شمرده انـد ، اولاد عدنان به‌تیره هـای گوناگون تقسیم شدند ، آنکه در میـان آنان شهرتی بـدست آورد ، قبیلهٔقریش ، ودر میان آنـان اولاد هاشم بودند .

اخلاق‌عمومی‌عرب

منظور آداب اجتماعی آنها است که تاقبل ازطلوع اسلام درمیان آنان حکم فرمابود ، برخی‌ازاین رسوم جنبهٔ عمومی درمیان تمام‌عرب‌پیدا کرده‌بود ، بطورکلی اوصاف عمومی‌وپسندیدهٔ عرب رادرچندجمله میتوان‌خلاصه نمود .

اعراب زمان‌جاهلیت وبالاخص اولاد عدنان بالطبع سخی‌ومهمان نوازبودند ومساوات وبرابری رادوست می‌داشتند ، کمتر بامانت خیانت‌میکردند ، پیمان‌شکنی راگناه غیرقابل بخشش می‌دانستند ، درراه عقیده فداکار بودند و از صراحت لهجه بسیاراستقبال میکردند ؛ حافظه‌های‌فوق‌العاده‌برای‌حفظ‌اشعاروخطب‌درمیـان آنان پیدا میشد ودرشعرسازی وسخنرانی سرآمد روزگاربودند ، شجاعت وجرأت آنان ضرب المثل‌بود ، دراسب‌دوانی‌وتیراندازی کمال‌مهارت‌داشتند ، فراروبشت‌بدشمن رازشت‌وناپسندیده میشمردند .

شاید غیرازاینها ملکات فاضلهٔ دیگری‌میتوان‌برای آنان‌شمرد، ولی دربرابرانها فساد اخلاق ، وملکات‌رذیله ، که کم کم بصورت‌اخلاق‌دائمی درآمده بود ، جلوهٔ هر کمالی راازبین برده بوددا گرروزنه‌ای ازغیب بازنمیشد ، بطورمسلم ، طومارحیات انسانی آنها درهم می‌پیچیدودرپرتگاه مخوف‌نیستی سرنگون می‌نمود .

یعنی‌اگردر اواسطقرن‌ششم میلادی آفتاب‌روح‌بخش‌وروان پرور اسلام‌بااشعهٔ حیات بخش‌خود بردلهای آنان نتابیده‌بود ، دیگرشما امروز اثری ازعرب مشاهده نمیکردید وباردیگرداستان اعراب « بائد » تجدیدمیگشت !

نداشتن‌تعلیمات‌درست ، وفرهنگ‌صحیح ، ونبودن تربیت ، ازیک‌طرف ، ونشو

تخم فساد و شیوع عقائد خرافی از طرف دیگر زندگانی اعراب را بصورت یك زندگانی حیوانی در آورده بود ، چنانچه صفحات تاریخ برای ما از جنگهای پنجاه و صدساله داستانهائی نقل میکند : آنهم بر سر موضوعات کوچك و غیر قابل اهمیت .

تمام این هرج و مرجها و نبودن یك حکومت مقتدر که بر اوضاع مسلط باشد و یاغی ها را بر سر جای خود بنشاند باعث شده بود که اعراب خانه بدوش باشند هر سال در نقطه ای از بیابانها با مرکب و چادرهای خود دنبال آب و علف بگردند از این لحاظ هر کجا اثری از آب و آبادی میدیدند فوراً دور آن حلقه زده و خیمه ها را بالا میبردند و چنانچه جائی بهتر از آن بنظرشان میرسید دو مرتبه بصحراگردی ادامه میدادند ..

تمام این ویلانی و دوره گردی معلول دو چیز بود ، یکی بدی وضع جغرافیائی عربستان از نقطهٔ نظر آب و هوا و مراتع ، دوم خونریزیهای زیاد که آنان را بمسافرت و کوچ وادار میساخت .

آیا اعراب قبل از اسلام تمدن داشتند ؟

نویسندهٔ کتاب تمدن اسلام و عرب ، از بررسی خود نسبت باوضاع عرب جاهلیت نتیجه گرفته است که اعراب قرنها صاحب تمدن بودند ابنیهٔ عالیهٔ اعراب در نقاط مختلف عربستان و داشتن روابط تجارتی با اقوام متمدن دنیا گواه تمدن آنها است پس قومی که پیش از ظهور رومیان شهرهای عالی بنا نمودند ؛ و با اقوام بزرگ دنیا دارای روابط تجارتی بودند هیچوقت نمیتوان آنقوم را وحشی نامید .

باز در جای دیگر ادبیات اعراب و داشتن یك زبان کامل را گواه ، بر ریشه دار بودن تمدن آنان گرفته و میگوید : اگر ما فرضاً از تاریخ قدیم عربستان هیچ واقف هم نبودیم ، باز می توانستیم نظریه توحش اعراب را رد نمائیم ، چه هر حکمی که برای زبان یك قوم هست برای تمدن آن قوم هم همان حکم خواهد بود ، ممکن است هر دوی آنها دفعتاً عرض وجود کنند ، لیکن مبادی آن بلاشك خیلی قدیم ، و از یك مدت طولانی بتدریج

تشکیل یافته‌است ، یك زبان عالی باادبیات مربوطه بآن ممکن نیست بدون مقدمه وجود پیدا کند علاوه ایجاد روابط بااقوام متمدن برای یك قوم بااستعداد ، همیشه باعث ترقی است .

نویسندهٔ کتاب سابق الذکر ، صفحاتی چند برای اثبات یك تمدن عریض وطویل برای اعراب قبل از اسلام اختصاص داده‌است ، وتمام اتکاء وی برسه دلیل است :
۱ـ داشتن یك زبان عالی ـ ۲ـ ایجاد روابط باملل مترقیه ـ ۳ـ ساختمانهای شگفت انگیز یمن که «هردوت » و « ارتمیدور» دومؤرخ شهیر قبل ازمیلاد ، ومسعودی ودیگران ازتاریخ نویسان اسلام،نقل کرده‌اند .

ما اگرچه این عقیده را تا حدودی پذیرفته ایم ومعتقدیم که درنقاط مختلف عربستان اجمالا تمدنهائی بوده ولی دلیلهائی که نویسندهٔ مزبور آورده است نمیتواند گواه گفتار کلی وی باشد .

اولا تکامل یك زبان اگرچه همراه سایر آثار تمدن پیش برود .
ولی اصولا نمیتوان زبان عـربی را یك زبان مستقل وغیر مربوط بزبانهای عبرانی سریانی ، آشوری ، کلدانی ، دانست ؛ زیرا بتصدیق اهل فن همهٔ اینها زمانی با هم متحد بوده‌اند ، وازیك زبان منشعب گردیده‌اند ، بااین وضع احتمال میرود که زبان عربی تکامل خود را در میان عبرانی یا آشوری طی کرده و بعد از تکامل بصورت جداگانه‌ای در آمده است .

شکی نیست که داشتن روابط تجارتی باملل مترقی جهان ، گواه ترقی وتمدن آنهاست ، ولی آیا تمام نقاط عربستان ازاین روابط بهره‌ای داشتند ، یااینکه غالباً منطقهٔ حجاز از آن بی‌بهره بود ؟ ازطرفی نیزروابط دومنطقهٔ حکومت نشین حجاز «حیره وغسان» باایران وروم گواه تمدن آنان نیست ، زیراتمام این حکومتها جنبهٔ تحت الحمایه ودست نشاندگی وبعبارت واضحتر استعماری داشت ؛ امروز بسیاری از

کشورهای آفریقا جزء مستعمرات دول غربی هستند لکن نشانه‌ای از تمدن غرب ندارند

البته تمدن شگفت انگیز «سباء مأرب یمن» را نمیتوان انکار کرد زیرا گذشته از آنچه در ابواب گوناگون تورات ، و آنچه از «هردوت» ودیگران نقل شده،مورخ نامی «مسعودی» درباره مأرب چنین مینویسد :«ازهر طرف عمارات زیبا ، درختهای سایه دار نهرهای آب جاری ،آنرا احاطه کرده بود ، وعرض کشور تا این حدود بود که یك نفرسوار قابل نمیتوانست عرض وطول آن را دریکماه قطع کند و هر مسافری اعم از سوار و پیاده که ازاین سرتا آن سر کشور عبورمیکرد، آفتاب رانمیدیدزیرا ازهر دوطرف درختهای سایه‌دار برمعابر احاطه کرده بود ، اراضی آباد و سرسبزو آبهای فراوان ، وسلطنت پایدار آن ، معروف تمام دنیابود .

ماچندان اصرار نداریم که متمدن نبودن اعراب را اثبات کنیم ، ولی میخواهیم برسانیم که بحثهای تاریخی ، بااسلوب تحلیلی آنمارا بیك چنین تمدن که درتمام اقطارعربستان حکومت کند هدایت نمیکند،بالاخص منطقهٔ حجاز که بطورمسلم بوئی ازاین تمدنها نبرده‌بود ، حتی خودمؤلف کتاب مزبور دراین بارهمیگوید : «عربستان باستثنای سرحدات شمال ازدستبرد اجانب محفوظ مانده وکسی نتوانست آنرا بتصرف خود درآورد جهانگیران بزرگ ازایران ؛ روم ، یونان ،که تمام دنیارا زیرورو نمودند ،کمتر توجهی بعربستان نمودند» .

وبفرض اینکه تمام آن داستانها درهمهٔ نقاط شبه جزیره حقیقت داشته باشد باید گفت قدرمسلم اینست که : هنگام طلوع آفتاب اسلام اثری از آن باقی نمانده بود ، چنانچه قرآن این موضوع را مکرر باعراب گوشزد میکند ومیفرماید :«کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها» ای جمعیت عرب قبل از گرویدن بآئین اسلام برلب پرتگاه آتش بودید ، سپس بوسیلهٔ اسلام نجات پیدا کردید . یگانه گواه برشیوع فساد اخلاق همان مقررات اکیداسلامی است که هرشب وروز آنان رامتوجه کرده

و آدم کشی و خونریزی و میگساری و و و .. را اکیداً ممنوع میساخت تمام این فرامین و توصیه‌ها نشانه‌ای از همان حقیقت تلخ میباشد .

صفحات نهج البلاغه در بیان اوضاع عرب قبل از اسلام شاهد زنده ایست که آنان از نظر زندگی و انحطاط فکری و فساد اخلاق در وضع اسفناکی بودند ، حتی علت حقیقی برای تحریم جنگ در چهار ماه معروف برای همین بود که جنگها و خونریزیها مجال نمیداد که آنها قوت مختصری برای تجدید حیات و قوا ، بدست آورند، بدین جهت سران قبائل قرار گذاشته بودند که در این چهار ماه (رجب و ذیقعده و ذی حجه و محرم) بیاک دیگر تعرض نکنند و آزادانه برای تحصیل معاش بپردازند .

در اینجا داستانهائی از وضع توحش اعراب در زمان جاهلیت نقل کرده ولی تصور میکنم آنچه گفته شد برای درک مقصود کافی باشد .